

کلیسای مسیحی ایران

نویسنده و. م. میلز، تهران، نورجهان

قد و نظر

آغاز انتشار مسیحیت در ایران، چه در این کتاب و چه در سایر کتبی که در این باره نوشته شده با ظهور سلسله ساسانی مقارن است. (۱) یعنی همزمان است با تسلط دین زرتشت بدست اردشیر بابکان بر ایران و شکست اشکانیان، که نسبت به دین زرتشت تساهل می ورزیده اند. اذیت و آزار یا بقول کتاب مورد بحث «جفای» مسیحیان از سال بیست و نهم سلطنت شاپور دوم (۳۴۰ - ۳۳۹) نه حتی از دوره اردشیر و شاپور اول و دیگران - یعنی یکصد و بیست سال پس از تأسیس این سلسله شروع میشود. با اینحال، برای اینکه مطمئن شویم که ملت ایران هیچگاه تعصب دینی - با آن معنی که مسیحیان داشتند - نداشته است بهتر است قدری به عقب برگردیم. از دوره مادها اطلاعات زیادی نداریم (۲). بنابراین از دوره هخامنشیان به این طرف ببینیم رفتار ایرانیان با مردمی که متدین به دین آنها نبوده اند چگونه بوده است. این بررسی البته بسیار مختصر - لازم است برای این موضوع که شاید چنانکه اثبات خواهیم کرد آزار به مسیحیان در اصل علت مذهبی نداشته، شاید علت و یا علل دیگری در کار بوده برای اینکه فی المثل هرگز یهودیان را به این صورت آزار نداده اند.

هخامنشیان «مزداپرست» بوده اند. اما آیا زرتشتی بوده اند یا خیر محل تردید است. بهر حال هرچه بوده اند قدر مسلم اینست که دینی داشته اند. در

(۱) البته در زمان اشکانیان هم ایرانیان مسیحی بوده اند اما نفوذ و تکثیر آنها از دوران ساسانی است.

(۲) کتاب بزرگ دیاکونوف هم چیزی بنام تعصب مذهبی نشان نمیدهد.

(۳) در دوران ساسانی کتاب...

کتیبه‌های بازمانده از آنها سه نام بسیار آمده است ، اهورامزدا - میترا - اناهیت و سخت به این سه مؤمن بوده‌اند . بعدیکه همه کارهای بزرگ خود را از خواست اینان میدانند . پیداست که همه مردم متصرفات هخامنشیان چنین نبوده‌اند ، بلکه ادیان متفرق و متعددی داشته‌اند . بابلیان و آشوریان و مصریان و کدیان و آسوریان و سایر اقوام تحت سیطره آنان که دارای سابقه‌های تاریخی کهن و سنت‌های قدیم و قویم بوده‌اند ، همانها را برای خود حفظ کرده‌اند . آیا دیده شده است که هخامنشیان ملتی یا قومی را مجبور بترک عقاید و سنن خود کرده باشند . حتی در واقعه کشته شدن گاو آپیس که ظاهراً از یک شورش سرچشمه گرفته است کشتار کمبوجیه نیز جنبه تحمیل دینی دیگر بمردم مصر نداشت . آیا شتیده شده است که با قتل عام و غارت و شکجه و خراجها و مالیاتهای کمرشکن (۱) و غیره و غیره - آنچه‌ان که مسیحیان قرون اولیه نسبت به مهرپرستان کردند یا مسیحیان قرون وسطی نسبت به یهودیان انجام دادند ، آنها را بترک عقاید دینی خود و پذیرفتن عقیده ایرانیان وادار کرده باشند ؟ نه تنها اینکار را نکردند بلکه کورش در بابل اعلامیه صادر کرد که هر ملتی در پرستش خدای خود و بجا آوردن آداب و مراسم دینی خویش آزاد و مختار است - این را که همه میدانند .

در دوره پانصدساله اشکانیان هم همینطور و علی‌رغم آنکه مرحوم سعید نفیسی نوشته است :

« به مخالفان و معتقدان ادیان دیگر مجال نشوونما. نمیداده‌اند ، چنانکه همین کار را با شدتی بیشتر ساسانیان هم کرده ... » (۲) هیچ موردی دیده نشده است که اشکانیان اذیت و آزاری به سایر مردم کشور خود برسانند . حتی نویسنده کتاب مورد بحث ما هم آنرا قبول دارد که « سلاطین پارت با مبشرین مسیحی نه

(۱) ویل دورانت می‌نویسد ، مالیاتی که رومیان مسیحی به یهودیان بسته آنقدر زیاد بود که این بیچارگان مجبور می‌شدند برای تأدیه آن فرزندان خود را بفروشند .

(۲) مرحوم نفیسی در کتابش « مسیحیت در ایران » عقاید و آراء ضد و نقیض فراوان دارد . از جمله در باره اشکانیان در ص ۳۰ نوشته است : « نخست به مذهب ارباب انواع یونانیان معتقد بوده‌اند و سپس دین زرتشت را اختیار و تبلیغ کرده‌اند و چنان می‌نماید که در هر دو دین اندک تمصب داشته‌اند » و در ص ۳۹ می‌خوانیم : « قرائن بسیاری در دست است که شاهنشاهان اشکانی چندان تمصب دینی نداشته‌اند . »

ضدیت مینمودند و نه به آنها جفا می‌رساندند، بلکه مسیحیان را آزادی زیادی بخشیده باین‌طور باعث شدند که کلیسا بسرعت توسعه یابد» (ص ۴) خواندن قول ویل دورانت مورخ این روزگار نیز در این مورد بی‌فایده نیست: «اشکانیان) نجیب زادگانی محترم‌تر و شریف‌تر از رومیان بوده‌اند. تنوع مذاهب را تحمل می‌کردند و به یونانیان و یهودیان و مسیحیان اجازه میدادند که آداب مذهبی خود را بی هیچ محدودیتی برگزار کنند» (۱). پس می‌ماند دوره ساسانی، که بخصوص در این دوره، آنهم از بیست و نهمین سال سلطنت شاپور دوم (سال ۳۳۹) تا سال نستوری شدن کلیسای ایران (سال ۴۸۴) مسیحیان مورد «جفا» واقع شده‌اند. نیل از اینکه به این دوره و این کتاب بپردازیم بدنیست سری هم به بعد از اسلام ایران بزنیم تا معلوم شود که مسیحیان، در کدام دوره از تاریخ هزار و چهارصد ساله بعد از اسلام ایران مورد قتل و آزار قرار گرفته‌اند (البته فعلا فقط از دوره‌هایی صحبت می‌کنیم که عنصر ایرانی حکومت می‌کرده است) صفاریان، ساسانیان، دیلمه... و بعد صفویه تا زمان حاضر. در کدامیک از این دوره‌ها مسیحیان را آزار داده‌اند؟ نه اینکه آزار نداده‌اند، بلکه از آزار دیگران هم نجات داده و از آنها در کشور خود پذیرائی هم کرده‌اند.

در سایر حکومت‌های اسلامی ایران هم مسیحیان آزاری ندیده‌اند. و به این موضوع بعد می‌رسیم. با این سابقه و لایحه چطور شده است که در آن قسمت بخصوص از دوره ساسانی - عبارت دیگر بعد از مسیحی شدن روم بدست قسطنطین مسیحیان اینهمه عذاب کشیده‌اند؟ و چرا با قطع رابطه کلیسای ایران و روم این عذاب‌ها منتفی شده؟ آیا دیک تعصب مؤبدان از جوش افتاده است؟ قبل از شاپور دوم، در همین دوره ساسانی که دین زرتشت دین رسمی سراسر کشور بوده اردشیر و شاپور اول نیز سالها با روم جنگیده‌اند، چرا هیچوقت مسیحیان ایران قتل عام نشده‌اند؟ و اینهمه عذاب نکشیده‌اند؟ در مورد کلمه «اینهمه» هم باید با شک و تردید و احتیاط قضاوت کرد. چون مأخذ مطلب یکسره از خود مسیحیان است و اینها - که شهرتی دارند در مظلوم جلوه دادن خود - هرچه دلشان خواسته است از خود تعریف و از دشمن تکذیب کرده‌اند.

قبل از آنکه مستقیماً بخود کتاب پردازیم بدنیست راجع بکتاب مرحوم نفیسی هم - چون بآن فراوان استناد خواهیم کرد - بنویسیم . این کتاب «سیحیت در ایران» نام دارد و آنرا هم «نورجهان» منتشر کرده است . تقریباً مطالب هر دو کتاب یکی است . بطوریکه میتوان گفت یکی ورم کرده دیگری است (کتاب میلر ۳۶ صفحه و کتاب مرحوم نفیسی ۳۶۱ صفحه است) . با اینهمه دوفرق باهم دارند . اول اینکه کتاب مورد بحث ما ، به جزئیات مطلب و شرح «شهادت» فرد فرد عیسویان کمتر پرداخته و مرحوم نفیسی این جزئیات را «سومو» آورده و حتی کیفیت شکنجه ها و قتل ها را هم - البته برای عبرت بتفصیل ذکر کرده . دوم اینکه کتاب مرحوم نفیسی از کتاب ولی بسیار متعصبانه تر نوشته شده . علی ایحال ما از هر دو کتاب - نقل می کنیم و چون در این مورد تاریخ و سنه ، اهمیت فوق العاده ای دارد از خوانندگان محترم تقاضا میکنیم به اینقسمت توجه دقیق مبذول دارند . باری برویم بسراغ کتاب :

« در سال ۳۱۲ قسطنطنین امپراطور روم مسیحی شد ... هرگاه به جنگ میرفت کشیشان مسیحی را با خود میبرد تا برای ظفر یافتنش دعا نمایند . شاهنشاه ایران که همیشه روم را دشمن طبیعی خود میدانست بمحض اینکه قسطنطنین مسیحی شد مسیحیت را نیز دشمن سلطنت خود دانست (۱) آنها را دوستان مخفی امپراطور روم و یاغیان بصد خود تصور نمود . این تصورات پادشاه هم کاملاً بی مآخذ نبود . زیرا مسیحیان ایرانی که در تحت جفا بودند (باز هم تکرار میکنم که «جفا» از سال ۳۳۹ شروع شده است و نویسنده دارد درباره سال ۳۱۲ و بلافاصله پس از آن صحبت میکند که هنوز «جفا»ئی در بین نبوده) با اشتیاق به آزادی مسیحیان روم توجه نموده و میل داشتند که آنها هم مانند همکیشان خود در روم آزاد باشند . . . آرزو میکردند که قسطنطنین ایشان را در تحت حمایت خود بیاورد . بنابراین مسیحیان در جنگ با روم شرکت ننموده و شکست شاپور را از روم پیش گوئی میکردند . » (ص ۹)

(۱) دو توضیح اینجا ضرورت دارد . اول اینکه اعتراف ضمنی میکند که تارم مسیحی نشده بود کسی کاری به مسیحیت در ایران نداشت . دوم اینکه : این عبارت «بمحض اینکه» مفرضانه و تحریک کننده است ، چرا که «بمحض اینکه قسطنطنین مسیحی شد ، شاهنشاه ایران (شاپور دوم) فقط در سال از سنش گذشته بود .»

کریستن سن، این مطلب را بی‌غرضانه‌تر بیان کرده است :

«تا زمانیکه دولت امپراطوری روم دیانت رسمی نداشت عیسویان ایرانی در آرامش می‌زیستند. اما چون قسطنطین امپراطور روم به عیسویت گروید وضع تغییر کرد. عیسویان ایران که مخصوصاً در نواحی سجاور روم بسیار بودند مجذوب و فریفته دولت مقتدری شدند که همکیش آنان بود. افرعت (ازعیسویان سریانی مبرز این زمان) فتح و ظفر نهائی «قوم خدا» یعنی روسیها را پیشگوئی کرده و گفته است که اگر ایرانیان فاتح شوند دلیل بر غضب خداوند و تنبیهی از جانب او خواهد بود؟» (۱)

ج. ه. ایلیف، خاورشناس انگلیسی، در مقاله‌ای در مجموعه «میراث ایران» در اینمورد مینویسد: «اذیت و آزار مسیحیان که از زمان شاپور دوم شروع شد بیشتر در اثر اعلامیه کنستانتین (قسطنطین) بود که دین مسیح را آئین رسمی امپراطوری روم اعلام کرد و باین ترتیب مسیحی‌های مقیم ایران مانند تبعه روم تلقی شدند.» (۲)

برتراند راسل فیلسوف برجسته معاصر می‌نویسد: «قبل از جلوس قسطنطین، کلیسا در باره شکنجه مسیحیان سروصدای بزرگی به راه انداخت بعدک این شکنجه‌ها خفیف و متناوب بود و کاسلا خصلت سیاسی داشت.» (۳)

ویل دورانت در این باره چنین نوشته است: «وقتی ساسانیان به قدرت رسیدند مسیحیت در ایران مستقر شده بود. این دین تا هنگامیکه دین رسمی دشمنان دیرین ایران یعنی روم و یونان نشده بود تحمل میشد، اما پس از آنکه روحانیان مسیحی همچنانکه در سال ۳۳۸ (سال ۲۸ سلطنت شاپور دوم) میلادی در نصیبن کردند، نقش فعالی در دفاع از سرزمین بیزانت در برابر شاپور دوم ایفا نمودند و مسیحیان ایران امید خود را به پیروزی بیزانت فاش کردند دین مسیح مورد تعقیب قرار گرفت.» همین مؤلف درباره رفتار ایرانیان نسبت به مسیحیان و یهودیان می‌نویسد: «مؤبدان و پادشاهان ساسانی عموماً نسبت به یهودیت و مسیحیت گذشت داشتند.» (۴)

(۱) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی ص ۲۹۱

(۲) بقلم ۱۳ تن خاور شناس انگلیسی زیر نظر ۱- ج - آربری. ترجمه فارسی

نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۷۳

(۳) برتراند راسل: ص ۴۴

(۴) ویل دورانت، کتاب ۱۰ ص ۲۳۶

ریچارد. ن. فرای، نیز همین عقیده را تکرار می‌کند:

«نخستین شکتجه بزرگ مسیحیان در ایران از روزگار شاپور دوم یعنی در سال ۳۳۹ آغاز شد و هدفی سیاسی داشت، چون در همین سال بود که کنستانتین مسیحیت را دین رسمی امپراطوری روم ساخت.» (۱)

شاپور دوم، در حال جنگ با رومیان نامه‌ای به شاهزادگان رومی نوشته است که نقل قسمتی از آن خالی از فایده نیست (تاریخ این نامه می‌باید بعد از سال ۳۳۹ باشد):

«بمجرد وصول این فرمان... سیمون رئیس نصاری را دستگیر کنید و تا زمانیکه این نوشته را امضاء نکند و مالیات سرشماری و خراج قوم نصاری را که در کشور ما... زندگانی میکنند بالمضاعف وصول نموده و بخرانه مانپردازد او را رها نکنید. زیرا ما،... به امور جنگ اشتغال داریم و آنها در ناز و نعمت بسر می‌برند. آنها در مملکت ما ساکنند و دوستدار دشمن ما قیصر هستند.» (۲) و

لابور نویسنده تاریخ شهدای عیسوی ایران، اعتراف کرده که سوء ظن بی‌اساس نبوده است. (۳) مقصود اینست که پس از مسیحی شدن روم و تا زمانیکه آتش جنگ بین دو کشور زبانه نمی‌زد عیسویان در آسایش بودند و این نه تنها مربوط به قبل از سلطنت شاپور دوم بود که پیش از تولد سلطنت رسید و هفتاد سال عمر و پادشاهی کرد بلکه پس از آنهم هر وقت بین ایران و روم جنگی نبوده، کسی بکار مسیحیان کاری نداشته است. جالب توجه تر آنست که فقط مسیحیان مجاور مرزهای روم مشمول این قتل و آزارها شده‌اند. فی‌المثل مسیحیان مشرق ایران-خراسان - را کسی اذیت و آزار نرسانده است. مرحوم بعید نفیسی می‌نویسد:

«این که نخستین کشتارهای نصاری در زمان او (مقصود شاپور دوم) شده این خود می‌رساند که پیش از او مسیحیان هنوز در ایران فراوان نبوده‌اند

(۱) میراث باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا (ص ۳۵۹)

(۲) و (۳) کریستن سن ص ۲۹۲. کتاب مورد بحث مامی نویسد: «که شاپور به شمعون حکم کرد که مالیات مضاعف از مسیحیان بگیرد». باین موضوع بعد خواهیم رسید ولی اینجا نقل قولی از ویل دورانت بی ضرر نیست: «کنستانتین نه تنها برای یاری دادن عیسویان مشرق بلکه بکشور خویش در جستجوی فرصت بود» (کتاب ۱۲- ص ۳۳۷) و البته در این آرزو چشم امید به مسیحیان ایران داشت که او را در راه مقصود یاری کند.

و احتمال خطری از جانب ایشان نمی داده اند که بدفعشان برخیزند. « (۱) لب مطلب این است که مسیحیان ایران و بعبارت بهتر، ایرانیانی که مسیحی شده بودند یکباره نسبت به ایران بیگانه میشدند و برای پیروزی روم شادی میکردند و دعا می خواندند :

«... نصارای ایران همیشه آرزومند بوده اند و ترجیح داده اند خراج گزار و فرمانبردار امپراطوران بوزنطیه باشند تا شاهان ساسانی و طبیعی است که در مواقع اختلاف میان دو دولت هواخواه رومیان میشده اند و چنانکه ایرانیان می گفته اند برای آنها جاسوسی میکردند و از هیچگونه یاری خودداری نداشته اند و حتی تسهیلات فراهم می کرده اند که سربازان رومی بهتر و زودتر بتوانند شهری یا ناحیه آبادی را بگیرند. « (۲)

بهرحال مسئله آنقدر روشن است که شک در آن از تعصب مایه بیگیرد. مسئله اینست که جنگهای ایران و روم جنبه مذهبی نداشته، چه این جنگها قرنهای دراز قبل از مسیحی شدن روم آغاز شده بود (از سال ۴۰۰ ق. م که کراسوس به ایران حمله ور شد و سختی درهم شکست و سرش را برای ارد انداختند) و بعد از قطع رابطه کلیسای ایران و روم بازهم تا سقوط ایران بدست اعراب ادامه داشت و این رومیان بودند که برای جلب مسیحیان ایران، به این جنگها شکل مذهبی میدادند و در این کار هم کاملاً موفق شده بودند و ایرانیان در میان این سلسله جنگهای دور و دراز که بی پایان بنظر میرسیدنا گهان ستون پنجمی بنام مسیحیان ایران دیدند و قسطنطین با اعمال و رفتارش به سوءظن ایرانیها دامن می زد (در حالیکه خودش بقول ویل دورانت از مسیحیت چیزی نمیدانست و فقط در آخرین روزهای عمرش حاضر شد غسل تعمید بیابد). توجه بفرمائید

(۱) سعید نفیسی، ص ۴۳

(۲) مرحوم نفیسی بدتبال این مطلب از سنگینی مالیاتی که مسیحیان میدادند شکایت میکند. گذشته از آنکه این مالیات سنگین (دو برابر مالیات معمول) در زمان جنگ گرفته میشد: صلح و نخستین بار در حدود سال ۳۴۰ گرفته شده است، مسیحیان در دوران اسلام هم چنین مالیات را بلکه بیشتر میدادند و شکایتی نکرده اند، سهل است به اسلام خدمت ما هم کرده اند که در صفحات بعد خواهیم دید و حتی شکست ایرانیان از عرب مایه شادی و خوشحالی آنها شده بود.

(قسطنطین) هرگاه بجنگ سیرفت کشیشان مسیحی را هم با خود میبرد تا برای زفر یافتنش دعا کنند (ص ۸ کتاب حاضر).

مرحوم نفیسی نوشته است: «در جنگهایی که از آن پس در میان ایران و روم در گرفته ، یکی از وسایل بسیار مؤثر این بود که گروهی را چلیپا بدست یشاپیش وارد آبادانها میکردند و مردم آبادی که آنها را می دیدند پیشباز می آمدند و تسلیم میشدند و وسائل آمدن لشکریان را فراهم میکردند و درهای قلعه و حصارها را میگشودند... حتی در اسنادی که از آن زمان مانده پیش گونی ها و کرامتهائی در باره ورود لشکریان قیصر دیده میشود... در برخی از این اسناد رومیان را «امت خدا» نامیده اند. در همین اسناد هر جا اشاره به شاه ساسانی رفته است او را بعنوان مرد پیرومغروری که از خود ستائی متورم شده یاد کرده اند.» (۱) مرحوم نفیسی اقوال متعدد و متناقضی درباره آزار مسیحیان دارد. در ص ۹۱ کتابش می نویسد (و دیگران هم نوشته اند و مطابق با واقع است) «نخستین کشتار نصاری در زمان شاپور دوم شده»، ولی در جای دیگر ص ۹۱ آنرا نقض کرده میگوید: «شاپور (دوم) نیز بخوبی نیاکان خود (!!) در هر زمان که با رومیان وارد جنگ میشد نصاری را شکنجه میکرد». حتی آقای و. م. سیر این مطلب را قبول ندارد و ادعائی است دور از حقیقت و تحریف تاریخ است. سعید نفیسی جای دیگر در کتاب تاریخ تمدن ساسانی ، از نامه ای که قسطنطین ، برای شاپور اول نوشته یاد میکند که در آن «قسطنطین شاپور را از مهربانی که در حق نصاری کرده است تهنیت میگوید و از پیشرفت امور دینی ایشان و آسایش آنها اظهار شادی میکند.» (۲) بدنبال این مطلب اضافه کرده: «و بعد در زمان شاپور دوم این اوضاع دگرگون شد». این مطلب بکلی بی پایه است. چه اولاً شاپور اول در ۲۷۱ م رده و قسطنطین در ۳۱۲ م مسیحی شده (چهل و یکسال بعد از مرگ شاپور) و بنابراین باید گفت اصل این چنین نامه ای مجعول است. ثانیاً اگر بگوئیم این نامه خطاب به شاپور دوم است (که درست

(۱) نفیسی ، ص ۵۳ - ۵۲

(۲) تاریخ تمدن ایران سامانی - چاپ دانشگاه ص ۷۰ - ۶۹

است) (۱) چون آزار مسیحیان از سال ۳۳۹ یا ۳۴۰ شروع شده معلوم میدارد که شاپور دوم مدت بیست و نه ویاسی سال با مسیحیان کاری نداشته و حتی با آنها مساعدت کرده و رفاه آنان را تأمین نموده است .

بهر حال ، جنگ شاپور با رومیان تا سال ۳۵۰ ادامه داشت و به پیروزی شاپور پایان گرفت .

درباره علت این جنگها همه مورخین نوشته اند که شاپور میخواست پنج ایالتی را که سابقاً در زمان نرسی بتصرف روم درآمده باز پس گیرد و به نوشته کتاب مورد بحث ، قبل از آغاز این جنگها ، حتی در پایتخت ایران - تیسفون - نیز کلیسای های مسیحی وجود داشته و آزادی تبلیغ برای آنها محفوظ و ملحوظ بوده (ص ۷) و با آنکه به نوشته مرحوم نفیسی : « در سال ۳۳۲ مسیحیان ایران از کنستانتین درخواست کرده بودند که حمایت آنان را بعهده گیرد (۲) و کنستانتین هم پذیرفته . در این موقع شاپور دوم دهساله بوده و شمارا توجه بیدهیم بمطلبی که تا کنون نقل شد که مسیحیان در این زمان در آسایش بوده اند و خود تسنطنین هم با تشکر از شاپور بر این مطلب صرحه گذاشته ، با ایتحال تقاضای حمایت مسیحیان از تسنطنین عجیب بنظر میآید و باید آنرا تقاضای تحت الحمایگی ، به معنی سیاسی مطلب دانست . یعنی اینکه بزبان ساده ما از این ببعده جز ورعایای امپراطور روم هستیم . با اینهمه هنوز مسیحیان در آرامش در ایران زندگی میکردند . از طرفی در فاصله این سالها ، و مخصوصاً در سال ۳۱۰ بین رهبران مسیحی ایران و پیروانشان دو دستگی و نفاق شدیدی حکمفرما بود که ارتباطی اصلاً و ابداً با حکومت ایران نداشت بلکه بگفته همان افرعت سابق الذکر : « رؤسای دین عیسوی در آن اوقات کمتر بمنافع جامعه و اوامر الهی اهمیت میدادند تا جاه طلبی های شخصی خود . غرور و حسد و خست و بیع و شرای اشیاء مقدس در آن زمان میان رؤسای عیسوی مشرق زمین رواج کامل داشت . حتی در عین فشار و تعقیب هم دست از اینکار برنمیداشتند . » (۳)

(۱) قسمتی از این نامه را سایکس در تاریخ ایران خود (ج ۱ ص ۵۶۲ ترجمه فارسی فخر داعی) از اوزه بیوس نقل کرده ، به آنجا رجوع فرمایند .

(۲) سعید نفیسی - ص ۵۵

(۳) کریستن سن - ص ۲۹۱ - کریستن سن در باره این افرعت ، نوشته است که او یکی از عیسویان سریانی مبرزین عصر است و مواعظی داشته است . مطلب فوق از موعظه چهاردهم او گرفته شده است .

با اینحال چنانکه دیدیم این زرتشتیان نبودند که آغاز مخاصمه کردند، بلکه خود عیسویان بودند که پیشاپیش برای خودحامی می تراشیدند و قتل و آزار آنان هم در اصل معلول جنبه های سیاسی قضیه است نه دینی. عیسویان نه تنها نسبت به زردتشتیان رفتار موهن و زننده ای داشتند (که خواهیم دید) نسبت به سایر ادیان نیز، نظیر مانویان - ولانتینیان، مرقونیان، دیصانیان و سایر فرقه های گنوستیک خشونت های تعصب آمیزی میکردند (۱) و تعصب آنها نسبت به دین مانی بیش از سایر این فرق بود. چه مانویها که (زردتشتیان آنها را زندیک - معرب زندیق - لقب داده بودند) (۲) اهل بحث و جدل و علم و کتاب بودند و عیسویان از این مطالب بی بهره. از آن گذشته مانی از نظر عیسویان همان صورتی داشت که عیسی از نظر یهودیان. مانی خود را موعود عیسی - فارقلیط - معرفی میکرد و عیسی خود را موعود تورات. توراتها ادعای عیسی را قبول نکردند و در سراسر تاریخ حیات خود از عیسویان عقوبت دیدند، و مسیحیان ادعای مانی را نپذیرفتند و زشت ترین و زننده ترین و موهن آورترین حملات را بآن نمودند که شدیدترین آنها از «اگوستین» معروف، مؤلف «شهر خدا» است که خود مدت ها دین مانی داشت و سپس از آن اعراض کرد. برای آنکه بهتر دانسته شود که مسیحیان با دشمنان خود چه معامله ای میکردند بد نیست به عبارات زیر که مؤلف اعمال شهدای کرخا در باره مانی نوشته است توجهی کنیم: «در زمان شاپور، مانی که سخن شیطنت و شرارت بود، انجیل شیطانی خود را، قی میکرد.»

دیگری از مبلغان و کشیشان مسیحی تئودور بر کونائی - راجع به پیروان «کافر» مانی چنین میگوید: «هر کس پیروانین او باشد شقی است. پیروان او خلاق را در نمانخانه های شیطانی سر میبرند. بدون هیچ رحمی تن به فحشاء و منکر میدهند. رحم ندارند و از امید بی بهره اند.» (۳)

۱) کریستن سن ص ۲۹۱

۲) زند، در اوستا بمعنی تفسیر و ژندبک، بمعنی اهل تفسیر و تأویل است. بعد از اسلام این عنوان شمول و عمومیت یافت و تقریباً در نزد عوام مترادف کافر گردید. «مینو خرد» آنرا «کسی که از اهریمنان به نیکی یاد کند» توضیح داده است. براون به نقل قول از پروفیسور بوان Bevan آنرا حرف کلمه آرامی صدیقای (معرب: صدیقین که ابوریحان میگوید به طبقات پائین مانویان اطلاق میشد) میداند، تاریخ ادبی ج ۱ - ص ۲۳۵

۳) مانی و مانویت - ققی زاده ص ۵۷

کریستن سن که این مطلب را نقل کرده است به دنبال آن می افزاید: «اما اگر بخواهیم بحقیقت ایمان و اخلاق پاک و لطیف مانویان پی ببریم باید کتاب... را بخوانیم.» حتی از نسبت نقص بدنی دادن به مانی هم خودداری نکرده اند و گفته اند پای او کج بود. (۱)

مقصود این است که با وجود آنکه لااقل مسیحیان از مانویان اذیت و آزاری ندیده اند و کسی تحقیقاً - از آنان بدست اعضای این فرقه کشته نشده است - تهمت سربریدن سردمان آنهم در نهانخانه های شیطانی، به آنها می زنند. آنها را متهم به بی عفتی و فحشاء میکنند. تو خود حدیث مفصل بخوان، که وقتی میگویند در زمان شاپور دوم شانزده هزار مسیحی کشته شده اند (و مرحوم نفیسی هم چیزی رویش میگذارد) و حتی اسم آنها را بدست میدهند. عده حقیقی چقدر بوده است، حتی شوری این آش را لا بور مورخ کلیسا و نویسنده تاریخ شهدای عیسوی ایران هم فهمیده است که «این رقم را مبالغه آمیزی داند.» (۲)

مرحوم نفیسی (که خدایش بیاسرزاد) که در همه حال، در کتابش مطالب همین کتاب «کلیسای مسیحی» را تعقیب میکند و آن را برجسته تر و با جزئیات بیشتر نشان میدهد در اینجا هم بعد از ذکر اینکه در فرمانهای قتل عام عیسویان توسط شاپور که در تواریخ عیسوی نقل شده نباید تردید کرد، چرا که «در این اسناد خشونت و بی رحمی خاصی منعکس شده!» و «پادشاهان ساسانی از مستبدترین پادشاهان جهان بوده اند» و «ساسانیان قوانین بدنی نداشته اند و یگانه اصولی که برقرار بوده همان حد شرعی نکاح و ارث بود و پس» (۳) جزء به جزء از قتل عامها، طول و تفصیلی نظیر عکس و تفصیلات مجلات یاد میکند و «قتل و عام» هارا هم با جزئیات شرح میدهد و حتی طریقه کشته شدن آن بیگناهان شهید را هم برسی شمرد (مرگهائی آنچنان قهرمانانه که سویراندام راست میکنند!) و آنطوریکه از فحواي مطالب استاد فقید برمیآید ساسانیها برای قتل عام مسیحیان فقط منتظر بهانه بوده اند و چه بهانه بهتر از مسیحی شدن روم. اصلا چه بهانه ای بهتر از جنگ با روم و بهمین دلیل

(۱) مانی و مانویت - تقی زاده ص ۵۷

(۲) کلیسای مسیحی، ص ۱۱، کریستن سن ص ۲۹۲

(۳) مسیحیت در ایران - نفیسی - صفحات ۶۲ و ۶۳ به

است که «شاپور همینکه بنای جنگ بارومیان گذاشت به ستیزه بانصاری پرداخت» (۱) باری جنگ باروم از سال ۳۳۷ آغاز شده و چون مسیحیان سرپا از ندادن داد یانمی داده‌اند» (که خود مطلبی است قابل تأمل) شاپور به شمعون کاتولیکوس رهبر مسیحیان ایران دستور داده است که : «از تمام نصرانیهای ایرانی که هم سک کنستانتین هستند مالیات مضاعف برای پرداخت مخارج جنگ دریافت دارد» (۲) ملاحظه میشود که شاپور در اینجا از طریق عادی قضیه هم استفاده نکرده بلکه رفتارش محترمانه تر بود است. بدینمعنی که این دستور را به مأموران دولت نداده است که از عیسویان مالیات مضاعف بگیرند مبادا در خلال اینکار لطمه‌ای از طرف مأمور زرتشتی مذهب به عیسویان وارد آید ، و کار را که بهیچ وجه جنبه غیرمنطقی هم ندارد و در تمام دوران اسلامی مسیحیان همین نوع مالیات را داده و اعتراض هم نکرده‌اند بخودآنها واگذار کرده‌است . جوابی که شمعون داده است معلوم نیست چه بوده ؟ چون تمام این سخنان را از نویسندگان مسیحی نقل میکنیم که متعصب بوده‌اند و در نشان دادن مظلومیت خود در تاریخ تبحر سزائی دارند آنها نوشته‌اند: «شمعون اظهار داشت که جمع کردن مالیات کار او نیست و از آن گذشته مسیحیان فقیر و بی چیزند و استطاعت پرداخت چنین مالیاتی را ندارند» (ص. ۱). نظر باینکه ما از رفتار مسیحیان با پادشاهان ایران از همین مأخذ اطلاع داریم و بعد شرح خواهیم داد که چگونه با «جسارت خود» (کتاب حاضر ص ۲۳) یا «جسارت و وقاحت خود» (کریستن سن ص ۲۹۶) یزدگرد اول را (که آنقدر با آنها مهربانی کرده بود که خیال میکردند بزودی مسیحی خواهد شد) با خود دشمن کردند . . . یقین میتوانیم بگوئیم که جواب «شمعون» بسیار شدید تر و زننده تر از این بوده. در حالیکه منطقاً ، شاپور چیزی غیر عادلانه از آنها نخواسته است . . . باینحال از مطالب کتاب مورد بحث ص ۱۳ - ۱۰۰ برمیآید که شاپور ابدآمیل به قتل شمعون نداشته است، بلکه این شمعون بوده که او را مجبور به اینکار کرده‌است. نویسنده کتاب مینویسد که شاپور از شمعون خواست که : «ایمان خود را انکار کند و خورشید را بپرستد» و بعد بنظر می آید که چنین موضوعی مطرح شده باشد.

(۱) همان کتاب ص ۶۱

(۲) کلیسای قدیم ص ۱۰ - سرپرستی سایکس - تاریخ ایران ج ۱ - ترجمه فخر

چرا که از اساس صحبت از مالیات بوده نه ایمان و عقیده، و علی ایحال قتل عام مسیحیان دو سال و قدری بیشتر پس از آغاز جنگ با روم شرع شده (۳۴۰-۳۳۹). بنابراین «شاپور همینکه بنای جنگ با رومیان گذاشت به ستیزه بانصاری پرداخت بهیچوجه منطقی نیست.»

سایکس در تاریخ خود در این باره چنین می نویسد: «... سیاست بی رویه قسطنطین در حفظ و حراست منافع پیروان این مذهب (مسیح) بیشتر سبب تحریک شده و این عداوت را زیاد نمود... باید دانست که در این قسمت حق با شاپور بوده است. زیرا که او میدانست مسیحیان در باطن با امپراطوری روم همراه هستند و همواره پیروزی آن دولت را از دل خواهانند و در نتیجه نسبت به سلطنت و دولت او بی علاقه و مخالف میباشند و بالاخره مذهب در آن ایام مانند امروز در مشرق ایجاد گردابهائی در میان افراد تژادواحد نموده سبب افتراق بین اهالی یک مملکت گردید.» (۱)

بد نیست نظر ویل دورانت مورخ و نویسنده کتاب تاریخ تمدن را درباره این قسطنطین و عقاید دینی او بدانیم:

«(قسطنطین) پس از تغییر مذهب، بندرت مطابق مقتضیات شعائر کیش مسیح رفتار کرد. نامه هایش خطاب به اسقفهای مسیحی به روشنی نشان میدهد که چندان در بند اختلافات خدانشناسی که مسیحیان را متلاطم بساخت نبوده است..... مسیحیت برای او وسیله بود نه هدف.» (۲)

در اینجا، بيموقع نیست از مسیر اصلی این جریان خارج شویم و دو نمونه از قهرمانی های مسیحیان دوره ساسانی ایران را - که البته از حوادث فرعی است و نویسنده کتاب (ص ۱۴ - ۱۲) با آب و تاب تمام شرح داده نقل کنیم و قضاوت را بعهدۀ خوانندگان بگذاریم:

داستان اول مربوط به خواجه سرائی است بنام گشتاهازاد که زرتشتی - یا بقول نویسنده کتاب - از منکرین ایمان - و از طرف دیگر لله زمان کودکی پادشاه بود. این شخص شمعون (سیمون) سابق الذکر را به هنگام بیرون رفتن از قصرشاه

(۱) سایکس - تاریخ ایران - ترجمۀ فخر داعی گیلانی ج ۱ ص ۵۶۶

(۲) کتاب ۹ - صفحات ۳۳۸ - ۳۳۷

دیده و در نهایت وقار سلام کرده (۱) «ولی شمعون صورت خود را برگردانیده هیچ نگفت». معلوم نیست در این روگرداندن شمعون چه خاصیتی بوده که آتش بجان «منکر ایمان» میزند و معجزه‌ای بزرگ ناگهان بوقوع می‌پیوندد ولله پادشاه زرتشتی به آنچنان مسیحی مؤمنی تبدیل میشود که «فی الفور البسه قیمتی خود را بیرون کرد و پلاس پوشید. پادشاه سبب این عمل را از خود خواجه سؤال نمود. خواجه اظهار داشت که مسیحی شده و برای کشته شدن حاضر است.» (ص ۱۲) و البته فوراً بدست دژخیم سپرده شد.

داستان دوم ، مربوط است به کشته شدن تعدادی از کشیشان که فقط یکی از آنها در دم مرگ بنظر هراسان آمده در اینموقع «صاحبمنصبی پوسائیک نام از میان نظامیان فریاد زد ترس را تماماً از خود دور نما . برای اذک زمانی چشمانت را ببند تا روشنائی مسیح بر تو بدرخشد». شاپور از این مداخله برآشفت و پوسائیک را امر کرد تا در پی کار خود رود. پوسائیک گفت من مسیحی هستم و از خدای ایشان میترسم بدینجهت بر مرگ ایشان غبطه میخورم. شاپور فرمان داد زبانش را از پشت گردنش بیرون آورده و به قتلش رساندند.»

در سراسر کتب اعمال شهیدان که مرحوم سعید نفیسی به تفصیل از آنها نقل کرده فراوان به این قهرمانیها برمیخوریم. هریک مسیحی در این روزگار رستم دستانی است که آنچنان به مرگ لبخند پیروزی میزند که گوئی او را به زیر پای خود افکنده دارد و بقول نویسنده «کلیسای ایران تا به ابد مفتخر است که با کمال صبر این آزمایش آتشین را متحمل گردید و خداوند خود را انکار ننمود.» (ص ۱۰۵) با اینحال ، بسیاری هم - خلاف قهرمانی ، آنها را از روحانیان آنها بروز کرده و بهما رسیده است ، آنچنانکه پایه آن ادعاهای قهرمانی را هم کمی سست میکند :

«چیزی که بسیار شگفت است اینست که در میان برخی از طوایف نصاری وقابت و همچشمی در میان بوده و ایشان یکدیگر را گرفتار میکرده اند . چنانکه عبدیشوع نام اسقف یکی از قصبات نزدیک شهر کشکر در خوزستان که پنهان

(۱) همین مطلب که از کتاب مورد بحث مانقل میشود ، آیا نشانه این نیست که مسیحیان آزادی کامل داشته‌اند و حتی مردم عادی و «منکر ایمان» زرتشتی با آنها رفتاری شایسته داشته‌اند ؟

شده بود برادرزاده اش که او هم کشیش بوده جای او را نشان داده است. (۱) «دادیشوع که در ۷۱۴ یا آغاز سال بعد به منصب جاثلیقی انتخاب شد در دفاع خراسان برضد اقوام وحشی شمالی خدمات ذیقیمتی پشاهنشاہ کرده بود یکفرقه از معابدان که رئیس آنها بطای نام اسقف شهر «هرمزد اردشیر» بود دادیشوع را متهم کرد که اشیاء مقدسه را فروخته و مرتکب رباخواری شده و مغان را به زجر و قتل نصاری تحریک کرده است. این جمله خائنانه با مهارت خاصی صورت گرفت و عاقبت دادیشوع باسر و هرام بزندان افتاد و چون بعداً در نتیجه اقدامات تئودوسیوس قیصر روم دادیشوع آزاد شد بقدری از مقام خود تنفر حاصل کرده بود که میل استعفا داشت. (۲) راجع باین دادیشوع بعد صحبت خواهیم کرد که اقدام او در استقلال کلیسای ایران تا اندازه زیادی به تشنجات موجود خاتمه داد.

برگردیم برسر مطلب. شاپور در سال ۳۷۹ مرد و مسیحیان دوره آسایشی یافتند. کتاب مورد بحث ما دوره بعد از شاپور را دوره آزادی نام نهاده که از سال مرگ شاپور تا ۴۳۰ دوام داشته است. در این مدت «قریب چهل سال روابط دوستانه بین پادشاهان ایران و امپراطوری روم برقرار بود. مسیحیان در این مدت نسبت بسابق آزادتر بودند... و کلیسای ایران... تا حدی ایمن گردید و فرصت یافت که... تشکیلات خود را مرتب کند» (ص ۱۶).

اما، سلطنت یزدگرد اول برای مسیحیان ایران اهمیت فوق العاده دارد. زیرا یزدگرد در ابتدای کار «نسبت به مسیحیان رئوف و مهربان بود و بعضی امیدوار بودند که خودش هم تعمید یافته مسیحی شود. اما روح مسیح در وی نبود...»

ببینیم چطور شد که روح مسیح از یزدگرد گریخت:

«یکی از منابع سربانی که در عصر یزدگرد برشته تحریر درآمده او را شاه یزدگرد نیکوکار و عیسوی رحیم و مقدس ترین پادشاهان خوانده» (۳) اسقفی بنام ماروتا که بسمت سفارت از روم بایران می آمد و در ضمن طبابت هم میدانست یزدگرد

(۱) نفیسی ص ۱۶

(۲) کریستن سن ص ۳۰۵

(۳) کریستن سن ص ۲۹۳ - زرتشتیان بهمین مناسبت او را یزه کار لقب دادند.

را از مرضی شفا داد و... بذل دو التفات را از او درخواست نمود، یکی فرمان آزادی مسیحیان و دیگری تشکیل شورائی برای تنظیم امور کلیسا (کلیسای قدیم ایران ص ۱۶). بدین طریق مؤلف خواسته است التفات یزدگرد را هم نسبت به مسیحیان به خودخواهی او منسوب کند.

نگفته پیداست که آزادی مسیحیان ارتباطی با مارتیای اسقف ندارد (جالب اینست که کریستن سن مینویسد مارتیای سبب سیمای موقر و هیئت جلالتش مطبوع نظر شاهنشاه قرار گرفت نه طبابتش، که معلوم نیست میلر از کجا آورده) بلکه در درجه اول مدیون آراستی است که در محیط سیاسی بین ایران و روم حکمفرماست. این روابط تا آنجا دوستانه بود که آرکاویوس امپراطور روم شرقی فرزند خرد سال خود تئودوسیوس را به یزدگرد سپرد تا قیم او باشد و با حمایت یزدگرد از آسیب مدعیان امپراطوری پس از مرگ مصون بماند. یزدگرد در حمایت از این طفل به مجلس سنای روم پیام داد که هر کس با امپراطور بدشمنی برخیزد دشمن شاهنشاه ایران شناخته میشود. گویا صدور فرمان آزادی مسیحیان در درجه اول بدرخواست همین تئودوسیوس بوده است. تا جائیکه غیر از آزادی مساعدتهای فراوانی هم در حق آنها کرد و بلکه رسماً آنها را تحت حمایت خود گرفت.

حالا ببینیم چطور شد که یزدگرد از حمایت عیسویان دست کشید. کتاب مورد بحث ما صریحاً اعتراف میکند به اینکه مقصر خود عیسویان بوده اند: «نظر به جسارت خود مسیحیان مساعدتهای یزدگرد بزودی خاتمه یافت.» (ص ۲۳) کریستن سن درباره تغییر رفتار یزدگرد نوشته است: «اگر یزدگرد در اواخر سلطنتش رفتار خود را نسبت به عیسویان تغییر داد گناه از اینان برد. عیسویان از فرط جسارت و وقاحت چندان ایرانیان را رنجیده خاطر کردند که پادشاه چاره جز سختگیری و تنبیه ندید. مثلاً...» (۱) هردوی این نویسندگان بری مطلب خود شواهدی دارند که قبل از نقل مختصری از آنها لازم میدانند از عقیده نویسنده دیگری هم مطلع گردیم:

مرحوم سعید نفیسی در این مورد می نویسد:

«... دربار (یزدگرد) مزاحم کلیسای ایران نبود (۱) اما بزودی میبایست اوضاع تغییر کند (چرا؟ خدا میداند!) و هر چند یزدگرد اول با ترمایان ایران سازگار بود بمحض اینکه سیاست وی تغییر کرد (ودلیل تغییر سیاست وی چه بود؟ اینرا هم خدا میداند) رفتار او هم با ایشان دگرگون شد» (۲) و باحصول اینکه چون یزدگرد می بیند که مردم ایران دسته دسته دارند مسیحی میشوند «از این پیش آمد هراسان شده»، ولی چون بهانه ای نداشته است باقدامی علیه آنها نموده تا آنکه «تندروی و بیباکی برخی از نصاری ایران و حوادثی که پس از آن روی داده وی را باین امرناگزیز کرده است.» (۳) نفیسی هم سرانجام همان رامیگوید که و. و. میلرو کریستن سن گفته اند. اما قبل از گفتن آن یزدگرد را متهم و مسیحیان را تبرئه میکند.

حالا ببینیم حوادثی که منجر به تغییر رفتار یزدگرد شد چه بود. «در شهر هرمزداردشیر، واقع در خوزستان یک نفر روحانی عیسوی بنام «هشو» (هاشو- حصو) ... با رضایت رسمی یا ضمنی اسقف موسوم به عبدا آتشکده ای را که در نزدیکی کلیسای عیسویان بود ویران کرد.» (۴)

دنباله این مطلب را از کتاب مورد بحث میخوانیم (کلیسای مسیحی ایران - ص ۳۳ - بعد): «این حرکت زرتشتیان را به غضب آورد و سرافعه خود را بشاه رجوع نمودند.» (۴) یزدگرد هشو و عبدای اسقف را... که مسئول این اهانت به مذهب مملکتی بودند احضار کرده با کمال سختی آنان را سرزنش نمود. عبدای اسقف اظهار داشت که او تفصیری نداشته است ولی حشو با کمال شدت پرستش آتش را مردود شمرد و با شجاعت اقرار به خراب کردن آتشکده نمود. کریستن سن نوشته است: «حشو الفاظ رکیکی نسبت به دیانت زرتشت بر زبان

(۱) البته میدانید «مزاحم نبود» غیر از آنست که در بالا گفتیم که حتی بان که مک میگرد.

(۲) نفیسی - ص ۱۱۹ بعد - نفیسی ص ۱۲۲

(۳) کریستن سن ص ۲۹۶

(۴) حتی زرتشتیان در این مورد هم مسالمت بخرج داده بجای نشان دادن هر نوع عکس العمل تندی که قطعاً انتظار میرفت (و در تاریخ مسیحیت روم نمونه ها و شواهد فراوان دارد) به شاه شکایت کرده اند.

راند. پس یزدگرد به عبدا سر نمود تا آتشکده را دوباره بنانماید. عبدا فرمان پادشاه را اطاعت نمود و فوراً بقتل رسید». البته در این روایات صحبتی از کشتار عیسویان یا همراهان هشو یا عبدا نشده است و قاعده هم کشتاری صورت نگرفته. اما مرحوم نفیسی نوشته است: «چنان مینماید که وی را در روز ۳۱ مارس کشته باشند زیرا که در کلیسای یونانی این روز را بمناسبت کشتار وی و همراهانش روز عزامیدانند.» (۱)

روایات دیگری هم نقل شده است که همه مبین این نکته است که مسیحیان خود دستگاه را تحریک کردند و برای جلوگیری از اطاله کلام از نقل همه آنها خودداری میکنیم (رجوع کنید: کریستن سن ۲۹۸ و بعد - نفیسی ص ۱۳۲ و بعد، کتاب مورد بحث صفحات ۲۴ - ۲۳ و ما بعد). ولی با همه این حرفها، یزدگرد تصمیمی علیه مسیحیان ایران نگرفت. بطوریکه میلر مینویسد: «اگر عمر یزدگرد وفا مینمود شاید برای جفای عموم مسیحیان فرمانی صادر میکرد». با اینحال مرحوم نفیسی نام این فصل کتابش را گذاشته است «کشتارهای یزدگرد اول و...» ص ۱۱۹ - ولی چون در هیچ جا اثر کشتاری ندیده آنها فقط بصورت یک فرض قبول کرده: «باید این نکته را هم فرض کرد که یزدگرد کارهای دسته جمعی برای آزار نصارا نکرده باشد... چنان مینماید که حقیقت همین باشد زیرا که سقراط مورخ صریحاً میگوید که یزدگرد هرگز نصاری را آزار نکرده است» (۲) و باز هم میفرماید: «چنان مینماید که...» و جالب توجه تر اینکه در چند سطر پایین تر از همین حرف خود هم بر میگردد و میگوید که سقراط از کارهای پایان عمر یزدگرد خبر نداشته و بالاخره استنتاج تاریخی آن مرحوم را باید بمعرض قضاوت همه دوستداران حقیقت گذاشت. درحالیکه هیچ سندی حتی برای مسیحی متعصبی مانند و. م. میلر (نویسنده کتاب مورد بحث ما) دائر بر آزار زرتشتیان توسط یزدگرد وجود ندارد و بالعکس اسناد فراوانی هست که نشان میدهد یزدگرد با مسیحیان رؤوف و مهربان بود. استاد فقید این چنین فتوا داده است: «در هر صورت گویا تردیدی نباشد (خود «گویا» نشانه تردید است!) که یزدگرد هم در پایان زندگی خود دستوری مانند اسلاف خود برای

(۱) نفیسی ص ۱۲۳

(۲) نفیسی ص ۱۲۶

آزار ترسایان داده باشد.» (۱)

بعد از سرگ بزد گرد پسرش بهرام پنجم (بهرام گور) سلطنت یافت (سال ۴۲۰) و از این تاریخ تا دو سال (۴۲۳) که چک با رومیان ادامه داشت مسیحیان ایران تحت فشار بودند. بعد از خاتمه این جنگها عهدنامه صلح صد ساله‌ای مابین دو کشور منعقد شد که یکی از سواد آن آزادی مسیحیان ایران و یکی دیگر از سواد آن آزادی زرتشتیان روم بود. (۲) متأسفانه ما هیچ دسترس بمأخذی که نشان دهد مسیحیان روم با زرتشتیان چه رفتاری داشتند نداریم. از دو حال خارج نیست یا نوشته‌های زرتشتیان روم را مسیحیان از میان برده‌اند یا آنکه آنها عادت نداشتند که همچون مسیحیان باینصورت هول‌انگیز خود را مظلوم جلوه دهند. ولی در هر حال آنها هم بموجب این عهدنامه معلوم میشود که تحت فشار قرار گرفته‌اند.

باینطریق از سال ۴۲۳ تا ۴۴۰ در سلطنت بهرام گور و پس از او در سلطنت بزد گرد دوم تا سال ۴۶۳ مسیحیان در آسایش بوده‌اند. قبل از پرداختن به بقیه داستان بد نیست برای درک این موضوع که مسیحیان ایرانی خود را تابع روم می‌دانستند نه تابع ایران به این روایت که میل نقل کرده است توجهی کنیم. قبلاً گفتیم که مسیحیان ایران سرباز نمیدادند و حتی پرداخت مالیات جنگی را که هنوز هم در همه جای دنیا متداول است) رضی نمیشدند. اما معلوم نیست چطور شده است که از جنگ ۴۲۳ - ۴۳۰ بهرام بارومیان سرباز داده‌اند، عین روایت را - بخوانیم تا برسیم به نتیجه:

«اسقف شهر آمد... تمام ظروف طلا و نقره کلیسای ناحیه اسقفی خود را فروخته... / نفر از اسرای ایرانی را که مسیحی بودند و سربازان رومی آنها را به غلامی میبردند) رومیان مسیحی - است خدا - همکیشان خود را به غلامی میبردند) پس خرید... و آنها را نزد بهرام فرستاد... بهرام چون این قسم رفتار محبت آمیز را از مسیحیان دید و ملاحظه نمود که بدشمنان خود بدین قسم رفتار میکنند خیلی متأثر شد و احتمال می‌رود که (این عمل) برای خاتمه جفای مسیحیان ایرانی از طرف بهرام مساعد بود.» (ص ۲۹)

(۱) همان کتاب و همان صفحه

(۲) کریستن سن ص ۳۰۴ - کلیسای مسیحی ص ۲۹ - سعید نفیسی ۱۲۹

تصور نمی کنید این هفت هزار نفر مسیحی یکجا وبدون جنگ خود را تسلیم رومیان کرده باشند؟ واسقف، این محبت را در حق مسیحیان کرده بادشمنانش یعنی ایرانیان؟

بهر تقدیر.. مسیحیان در امنیت بودند تا زمان یزدگرد دوم... از کتاب مورد بحث نقل کنیم: «از سال ۲۴ تا سال ۴۶ و کیسای ایران در صلح و آرامی بود، یزدگرد دوم که در این زمان به سلطنت رسید، ابتدا نسبت به مسیحیان با مهربانی رفتار کرد ولی چیزی نگذشت که التفات وی تبدیل به تنفر گردید.» (۱)

هیچکدام از ماخذ ماصراحه راجع بعلت این تغییر اخلاق چیزی ذکر نکرده اند و قطعاً نمیتوان بدون تحقیق علت از سر آن گذشت. کریستن سن و به تبع او مرحوم نفیسی نکته ای آورده است که شاید بتوان از آن سرنخی بدست آورد. یزدگرد در سال ۴۶ یا کمی قبل جنگی با مردم هیر کانیا یا گرگان کرده و در بازگشت از این جنگ سربازان مسیحی خود را از ارتش اخراج نموده است. چرا؟

آیا از جانب آنان خبط و خطا و تقصیر و یا احیاناً خیاستی دیده؟ و همین به دگرگون شدن رفتار او منجر گردیده است؟... بهر حال این خود نکته ای است قابل مطالعه. اما علت عمده را باید در وقایع ارمنستان جستجو کرد.. میدانیم که ارمنستان پیش از روم مسیحی شده است (سال ۳۰۰) آنها هم بضرط شمشیر تیرداد اشکانی فرزند خسرو (و حتی در آنوقت هم دولت ایران متعرض این نکته مهم نشد و از آن جلوگیری نکرد. چون رقیب بزرگش روم هنوز مسیحی نشده بود.) و در تمام دوره ساسانی یا رومیان آنها را به آشوب برمی انگیختند یا مسیحیان ارمنستان روم را تحریک بجنگ با ایران میکردند، یا در موقع جنگ به رومیان کمک می نمودند. مسلم است که ساسانیان هم از این موضوع غافل نبوده اند. اما تصمیم قطعی در زمان یزدگرد دوم گرفته شده است. در باب این یزدگرد نکته جالبی کریستن سن از ایزه نقل کرده که بخواندش می ارزد و آن اینکه یزدگرد تمام ادیان کشور خود را مطالعه

(۱) یزدگرد دوم در «این زمان» (۴۶) که ملیر آورده به سلطنت فرسید، بلکه شش سال قبل تاج و تخت را بدست آورده بود. مقصود مؤلف اینست که، یزدگرد بلافاصله بعد از نشستن به تخت شاهی نسبت به مسیحیان بی التفات شد. ولی این «چیزی نگذشت» خودش شش سال وقت بود. بهر حال یزدگرد دوم از بدو پادشاهی تا شش سال با مسیحیان رفتار خوب داشته است.

کرد و آنها را بادیانت زرتشتی سنجید و آئین عیسویان را نیز فرا گرفت. از کلمات اوست که فرمود: «پرسید، دقت کنید، بینید، هر کدام بهتر بود، آنرا اختیار میکنیم.» (۱) نخستین کاری که یزدگرد در این زمینه کرد صدور فرمانی بود برای نجای اریستان منضم به اصول مهم دیانت زرتشتی، و در آن فرمان چنین گفته بود: «میل دارم شما که وجودتان برای کشورتا این اندازه مفید و برای ما تا این حد عزیز است کیش مقدس و حقیقی ما را بپذیرید... ما در راه موافقت تا آنجا پیش آمدیم که شما اجازه دادیم که دیانت موهوم خود را که تا امروز موجب خرابی کار شما شده است برای ما بنویسید.» کریستن سن که این فرمان را نقل کرده مینویسد: «جواییکه از روی کمال وقاحت و جسارت به این نامه داده اند در کتاب لازارفری ارمی درج شده است و مابعضی از مطالب آنرا ذیلا می آوریم: «ما هنگامیکه در حضور شاهنشاه بودیم مغان را که مقلن شما بشمارند، مورد استهزاء قرار میدادیم. حال نیز اگر ما را مجبور کنید که نوشته های آنان را بخوانیم و گفتاری را بشنویم که ابدأ قابل توجه و شایسته تفکر مانتواند بود همچنان باستهزاء مغان سپردازیم... زیرا دینی که میدانیم تحقیقاً باطل است و نتیجه اوها م مشتی مجانین و ابلهان بیش نیست و تفصیل موهومات آن را علمای مزور شما شرح داده اند هرگز قابل پیروی ندانسته... در هر حال خواندن شرایع شما موجب خنده ما میشود. هم قانون و هم قانونگذار و هم پیروان قانون در نظر ما شایسته استهزاء هستند. از اینجاست که ما بر خلاف امری که کرده اید اصول دیانت خود را ننوشته و نزد شما فرستادیم ما شریعت ناپاک شمارا لایق خواندن و اندیشیدن ندانسته ایم... ما چطور میتوانیم دین حق و شریعت الهی خود را در برابر جهل شما عرضه کنیم...» (۲)

پیداست که ارمیان این جواب را به پشتگرمی روم داده اند و اینهمه آوازه ها از همسایه گردن کلفت بوده، ولی در هر حال چنین جوابی به آن نامه مؤدبانه (که هر دورا مورخین متعصب مسیحی نقل کرده اند) - که اگر به افراد عادی هم نوشته شود تولید غضب میکند - معلوم است در یزدگرد پادشاه مستبد ساسانی چه اندازه کارگر افتاد. او وقتی برای جدا کردن اریستان از روم از این راه نتوانست بهمان کاری که از ۲۰۲ بعد قسطنطین در روم کرده بود، یعنی همانطور که تیرداد

(۱) کریستن سن ص ۲۰۷

(۲) کریستن سن ص ۳۰۹ - ۳۰۸

وقطنین مردم را باقتل و کشتار و خونریزی مسیحی کردند، یزدگرد هم خواست بضراب شمشیر ارمنستان را بدین سابق درآورد و در صورت امکان زرتشتی کند. این را از اینجهت میگوئیم که دین زرتشت هیچوقت جنبه تبلیغی نداشته و هنوز هم ندارد و بگفته کریستن سن: «دین زرتشت دیانت تبلیغی نبود و رؤسای آن داعیه نجات و رستگاری کلیه ابناء بشر را نداشتند.» (۱) ولی البته تحمل هم نمیکردند که زرتشتیان بدین دیگری درآیند. بطوریکه تا کنون دین ما علی رغم آنچه آقای سیلرنویسنده «تاریخ کلیسای مسیحی ایران» و مرحوم نفیسی نویسنده «مسیحیت در ایران» نوشته اند اذیت و آزار مسیحیان ایرانیان اصلا و ابداً معلول معارضات دینی نبوده و کلیه جنبه سیاسی داشته، چنانکه بعد از جد شدن کلیسای ایران از کلیسای روم و استقلال آن دیگر این نوع کشتارها پیش نیامده است. در قرن ششم میلادی شعبه نسطوریان مسیحی رسماً از لحاظ اصول مذهب خود را از مردم شرقی جدا کرد. بمحض این پیشامد دیگر نه تنها هیچ اذیت و آزاری در میان نبود بلکه عفو و اغماض قدیمی ایرانی تاجائی نمودار شد که دیگر مانعی نداشت که یک شاهنشاه ساسانی زن مسیحی داشته باشد. (۲)

اما دین مسیح طوری بوده است که یکی ایرانیانی را که مسیحی میشدند از میهن خود جدا میکرد (۳). تا کنون شواهدی دال بر این مطلب نقل کرده ایم و (۱) ص ۲۹۰، با وجود این سعید نفیسی نوشته است: «یکی از کارهای مهم ساسانیان این بوده است که میکوشیدند دین زرتشت را در نواحی که بدانجا راه نیافته بود رواج دهند و قسمت عمده لشکر کشیهای ساسانیان برای پیش بردن این مقصود بوده است» ص ۴۲

(۲) میراث ایران: ه. ج. ایللیف (ایران و در دنیای قدیم) چاپ پنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۷۴

(۳) مسیحیت در روم نیز - قبل از مسیحی شدن روم - چنین میکرد، یعنی کسانی که مسیحی میشدند نسبت به دولت و کشور بیگانه بودند «از مصیبت های آن لذت برده و ایرانی آنرا در آینده پیشگونی میکردند». مفضلاً رجوع شود ویل دورانت کتاب نهم (جنگ کایسا و دولت) و بعد ص ۳۲۲ و بعد، بطه رکلی چه در ایران و چه در روم مسیحیت شدت و بصورت و منفی و علیه نظام موجود مبارزه میکرد، بدون آنکه حتی نظامی بجای آن پیشنهاد کند و نتیجه آنکه امپراطوری روم مسیحی، و غیر مسیحی، عملاً تفاوتی با هم نداشت، فی المثل مسیحیت حتی به لغو بردگی هم نکوشید. بقول ویل دورانت: بردگان را... با آغوش باز می پذیرفتند، کوششی برای آزاد ساختن اینان بعمل نمیآید، اما آنها بانویسلوکوتی که در آن همه آزاد خواهند بود، تسلیم می یافتند. (کتاب ۹ - ص ۲۴۱).

باز هم نقل خواهیم کرد. اما یک نکته اینجا شنیدنی است که ایرانیانی که مسیحی میشدند اسمشان هم عوض میشد، حتی زبان بهلوی را هم فراموش میکردند. فی المثل از اینهمه کتب اعمال شهدای عیسوی که بدست ایرانیان مسیحی نوشته شده یکی برای نمونه بزبان پهلوی نیست. صریحاً ایرانیان رایگانه خطاب میکنند توجه بفرمائید: «در زمان قباد مسیحیان از دشمنان خارجی خود ایمن بودند» (ص ۳۹) و مقصود از دشمنان خارجی ایرانیان هستند و البته خود مسیحیان هم اهل ایران هستند.

بطور کلی باید گفت کاری که مسیحیت با ایرانیان کرد اسلام نکرد. هنوز، بعد از نزدیک به هزار و چهارصدسال از سلیمان شدن، ایرانیان در هر شرایطی و تحت هر نوع حکومتی و فشاری فی المثل عید نوروز را ترک نگفتند و عبارت دیگر سلمان شدند و ایرانی ماندند. اما مسیحیت، کدامیک از سنن ایرانی را در ایرانیان مسیحی باقی گذاشت؟ امروز مسیحیانی را که در مملکت ما هستند میشود به سه دسته تقسیم کرد، آرامنه، آشوریان، مسیحیانی که از کشورهای خارج در این سالهای اخیر بایران آمده و متوطن شده اند.

آیا میشود تصور کرد که مسیحیان ایرانی همه نابود شده اند؟ و آیا میتوانیم بفهمیم که ایرانیان مسیحی در کدامیک از دودسته نخستین حل شده اند؟ و چرا؟ گفتیم که یزدگرد نیز همچون قسطنطین و تیرداد در صدد برآمد که مردم را بزور و ادار به ترک دین خود نماید، و همان کاری کرد که آن دو کرده بودند. طبیعی است که مردم زیادی کشته اند، فجایع فراوانی صورت گرفته، همچنانکه بدست قسطنطین و تیرداد صورت گرفته بود و ظاهراً بنظر نویسندگان مسیحی، و بنظر و. م. سیلر «سرگ خوب است ولی برای همسایه». طبیعی است که هر انسان آزاده ای در هر گوشه جهان نسبت بهمۀ این آدمکشی ها، چه دینی باشد و چه نژادی و چه با هر رنگ و صبغه ای احساس تنفر و انزجار میکند.

بگذریم و بکتاب پردازیم.

بنظر ما عاقلانه ترین کاری که مسیحیان ایرانیان کردند، اعلام استقلال و جدائی از کلیسای روم و عبارت دیگر جدائی سیاسی از کشور روم بود. این کار گرچه صورت مذهبی داشت و در ابتدا بر سر تفکیک جنبه های بشری و الهی مسیح از یکدیگر صورت پذیرفت و با مخالفت شدید مسیحیان روم و مقاومت آنها

سواجه شد ولی سرانجام واقعیت پیدا کرد. ییروان نثطور یوس در شهر رها. یا Edessa این عقیده را تبلیغ مینمودند که «کسه الهی به مردی عیسی نام سلحق گردید» (ص ۳۴ کتاب حاضر) و یعقوبیان، معتقد بودند که «این دو طبیعت در ذات عیسی تحقق یافته است.» (۱) و «کلمه خدا کاملاً در رحم مرحم باجنبه بشری متحد گردید و فقط یک شخصیت از آن پیدا شد» (ص ۳۳ کتاب حاضر). بالاخره از سال ۴۵۷ شورش بر ضد نسطوریان پیدا شد و آنها را از شهر اخراج کردند. برای اینکه دانسته شود که مسیحیان حتی با همکیشان مخالف خود چه معامله ای کردند بد نیست باین مطالب که کریستن سن آورده است توجهی بکنیم: «در میان ایشان (اخراج شدگان) چند نفر طلبه جوان بود که مخالفان آنها را القاب توهین آمیز داده بودند، از قبیل «خفه کننده» پیشیز» یعنی «مغتخور و نوشنده چرکاب» و «خنزیر کوچک» و غیره. یکی از آنها لقبی داشت که نوشتن آن شرم آور است. غیورتر از همه برصوبا بود که او را «شناور بین آشیانه ها» (۲) نامیده بودند. معاندینشان آنها را متهم به فسق و فجور و همه نوع خیانت کردند» (۳) بهر حال جزئیات این موضوع مورد علاقه ما نیست. مهم آنست که همین برصوبا، موفق شد کلیسای ایران را از کلیسای روم جدا کند و بدین طریق ناپایان دوره ساسانیان، با آنکه مسیحیان به هیچوجه از تعدادشان کاسته نشده بود، بلکه بول نویسنده کتاب «کاربشارت» پیشرفت بسیار داشت و جنگ باروم هم تمام نشدنی بنظر میرسید، کاملاً درمان و امان میزیستند. کتاب سورد بحث مابین گواهی بیده دهد که دیگر سخنی از جاقامیان نیامده است و «قتل عامی» صورت نگرفته. بلکه روحانیان مسیحی مقامات حساسی را نیز اشغال کرده اند و موقعیت پیشوای دینی آنها بسی بالاتر رفته است. «در این زمان کاتولیکوس یکی از رؤسای بزرگ مملکتی محبوب میشد و بعد از موبد موبدان اولین شخص بود» (ص ۴۶) و «مسیحیت مخصوصاً در میان کسبه و صنعتگران پیشرفت نموده بود. در زمان ریاست مارا با، رئیس تجار و رئیس زرگران و رئیس قسره کاران و رئیس حلبی سازان و اشخاص متنفذ دیگری از شهر گندی شاپور همه مسیحی بودند. گاهگاهی در نظام و ادارات دولتی و بعضی اوقات در خود دربار نیز کارهای بزرگی به مسیحیان محول میشد. انوشیروان و خسرو پرویز هر دو زنان مسیحی

(۱) کریستن سن ص ۳۱۴

(۲) کریستن سن ص ۳۱۵ - ۳۱۴

داشتند.» (ص ۴۶) (۱)

بقیه کتاب، تا حمله عرب عبارت است از شرح حال بعضی از آباء کلیسا نظیر مارابا (۲) و اینکه «مارابا» مانند شبان دلسوزی مدت دوازده سال عمر خود را قربانی زنده گوسفندان مسیح نمود» (ص ۴۵) و تشکیلات کلیسا که خیلی شبیه تشکیلات دولتی بود «(ص ۴۷)، اعتقادات کلیسا، رهبانیت و بعضی معجزات و کرامات از جمله اینکه «در تاریخ نوشته شده که وقتی یونانیان در سال ۱۵۸۱ هیاطله را اسیر نمودند روی پیشانی هریک از اسرا شکل صلیب را داغ دیدند (!) از این معجزات در بعد از اسلام هم روایت کرده اند. مثلاً اسقف اعظم مرسله ای به کاتولیکوس بغداد نوشت و در آن اظهار داشت که یکی از پادشاهان ترکستان رؤیائی دیده و خودش باقریب دویست هزار نفر از رعایا پیش مسیحی شده است» (ص ۵۸) یا الیاس اسقف اعظم مرو به ترکستان رفت و پادشاه آنجا را از جنگ مانع شد و او را با تمام لشکرش مسیحی نموده تعمیم داد. (که دست کمی از اولی ندارد)

برای ختام این بحث و اینکه بعد از این همه مطالب پیچیده، کلیاتی نیز از روابط دستگاه حکومتی ساسانی و عیسویان بدست آوریم به نقل چند عبارت از زاخو، (که درباره مسیحیت شرق و ایران مطالعات فراوانی دارد) و کریستن سن در

۱) خسرو پرویز دو زن مسیحی داشت، یکی «ماری» یا «مریم» دختر امپراطور روم و دیگری شیرین که بروایتی ارمنی و بروایت دیگر آشوری بوده است.

۲) در باب این مارابا افسانه به جگانه ای را هر در کتاب (میلرونفیس) بدون هیچگونه توضیح بعنوان حقیقت مسلم تاریخی نقل کرده اند و خلاصه آن اینکه، مارابا زرتشتی و از مغان و نیز از عمال دولت ساسانی بوده، روزی میخواسته از دجله عبور کند، حاضر نشده در قیامی که یکنفر مسیحی در آن بوده بنشیند و دستور میدهد او را از قایق بیرون کنند و بعد خود سوار قایق میشود. ناگهان «طوفانی عظیمی حادث» میشود که مانع حرکت میگردد. مارابا که این طوفان را معجز جوان مسیحی دانسته از او عذر خواهی میکند ولی جوان میگوید که احتیاج به عذر خواهی نیست، چه مسیحی، هیچوقت کینه کسی را بدل نمیگیرد (نگاه کنید به حاشیه ۲ - صفحه قبل). این سخن چنان در مارابا اثر گذاشت که فوراً مسیحی شد و تعمیم یافت.

کتاب خود آورده است مبادرت می‌ورزیم (۱): «عیسویت در عهد ساسانی همیشه، حتی در سختترین دوره‌های زجر و تعدی، مجاز بوده است. و گرچه گاهی، بعضی از جوامع عیسوی در شهرها و دهات دستخوش آزار عمال ایرانی میشده‌اند، عیسویان اصول دینی خود را... با حضور دو نفر نماینده دولت امپراطوری بیزانس برقرار نموده‌اند... افرعت خطب و مواعظ خود را در سخت‌ترین ایام... نوشته است و معذک اثری در این رسالات دیده نمیشود ما کی از اینکه اجرای مراسم دیانت عیسوی در آن عهد بطور عادی و بدون مانع جریان نداشته، فشار همیشه متوجه علمای دین مسیح بوده. اما هیچ گفته نشده است که عامه مسیحیان را زجریا مجبور به ارتداد نموده باشند (۲).

راجع به اسناد و مدارکی که در کتابهای مورد بحث مافراوان یا آنها استناد شده است و یکسره عبارتست از شهادتنامه‌های سیلغین مسیحی کریستن سن چنین گفته است:

«... در کتب قدیمی اعمال شهیدان طریق اختصار پیموده شده ولی در نامه‌های اخیر آنان رجزخوانی و خودستائی به حدی است که خواننده نمیتواند تحمل کند.» (۳) درباره ناسزاهائی که به سایر فرقه‌ها در کتب خود آورده‌اند قبلا مطالبی نقل کردیم و در اینجا هم چند نمونه بنظر خوانندگان بیاوریم: «نسبت به دشمنان خود از اقسام تهمت کوتاهی نداشتند... در باره یکی از فرقه‌های گنوستیک گفته‌اند بسیار زشت است که شریعت ناپاک این طایفه را سم پان کان برسانیم (۴) و جالب اینکه در همین حال مدعی بودند سینه‌بی‌کینه دارند و درون صافی. داستان مسیحی شدن مارابا را بخاطر بیاوریم.

نیز برای اینکه معلوم شود این «امت خدا» که در روم قدرت حکومت را

1) Edward Sachau از شرق شناسان متبحر اروپا، که کتابهای ابوریحان بیرونی (ماللهند و آثار الباقیه) و نیز المعرب جو الیقوی را برای اولین بار با یادداشت‌ها و ملاحظات و فهرس بچاپ رساند. زاخو در خصوص انتشار مسیحیت در شرق و ایران کتابهایی دارد که در فاصله سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۹ بچاپ رسیده است.

۲) کریستن سن ص ۲۲۱

۳) ص ۲۳۷

۴) پورداد - یشتها - ج ۱ ص ۴۱۲

بدست داشت با پیروان مذهب دیگر چه رفتاری پیش گرفته بود (که آه و ناله حماسی هم مسلکان ایرانی خود را متوجه کند) نقل مطالبی بی فایده نیست: (۱) «پس از فتح کنستانتین (قسطنطین) پیروان عیسوی جسور شدند، نه آنکه فقط به رسوم و عادات مهرپرستان خنده می زدند و آنها را پست قلم میدادند بلکه تمنا داشتند که کلیه معابد آنها را خراب کنند و حاجت آنان نیز برآورده شد. چه از مامرت mamert مطران وینه که در سال ۷۴۷ در گذشت نقل شده که در عهد کنستانتین کسی جرأت نمی کرد که خورشید را در وقت برآمدن و فرورفتن نگاه کند. دهقانان و دربانان هم جرات نداشتند که به ستارگان نظری افکنند. از بیم جان چشم لرزان خود را بزبین میدوختند.»

«همانطور که محمود غزنوی دینداری خود را در هندوستان در ریختن و شکستن مجسمه های پروردگاران هندو میخواست ثابت کند مسیحیان نیز، برای نمودن درجه اخلاص خود به پسر روح القدس در ویران نمودن پرستشگاههای مهر و شکستن مجسمه ها اصراری داشتند. غالباً پیشوایان مهر برای آنکه باقی اشکال را حفظ کنند در معابد زیرزمینی خود را بادیواری می بستند و آثار مقدس را تا به اندازه ای که می توانستند پنهان میکردند. از طرف دیگر عیسویان برای آنکه مهر را از ریشه و بنیان براندازند و پرستش گاهها را برای بعدها هم غیر قابل استفاده کنند. در خود معابد پیشوایان مهر را کشته در زیر اطاق و دیوار فروریخته میگذاشتند. چون میدانستند که بنابه آئین مزدیسنی زمینی که آلوده به بردار و لاشه باشد همیشه ناپاک خواهد بود. آئین مهرزودتر از سایر مذاهبی که در سمالک روم وجود داشته از میان رفت، چه از طرف مقامات رسمی خصوصیت مخصوصی نسبت به آن می ورزیدند (۲) و سرانجام «تعصب عیسویان، اثری از آثار مهر، حریف پرزور عیسی باقی نگذاشت.» (۲)

(۱) و برای اینکه بفهمیم، مسیحیان بایکدیگر مامله ای کرده اند کافی است که مبارت زیر را از برتراند راسل بخوانیم: «در تمام اعضاء از جلوس قسطنطین تا پایان قرن مقدم بر ویژه مسیحیان باشدت» «بیشتری سایر مسیحیان را شکنجه و آزار کردند بقسمی که در این باره باید گفت، صدر حمت به امپراطوران روم، این وضع تعقیب و شکنجه برای دنیای قدیم ناشناخته بوده و سابقه نداشت» (چرا مسیحی نیستیم - ص ۴۵ - ۴۴)

(۲) پوردادود - یشتها - ج ۱ ص ۴۱۳ و ما بعد.

مسیحیان که تقریباً در تمام نکات دینی باهم اختلاف و معارضه داشتند در ازین بردن مهر پرستان یکدل و یک زبان بودند که «معابد مشرکان باید بسته شود و اموال آنان مصادره گردد و همان وسائلی که مشرکان با آن سابقاً عیسویان را آزرده بودند برضد خودشان بکار رود» (۱)

حاصل آنکه مراسم دینی مهر پرستان بکلی ممنوع اعلام شد. معابد آنها را بستند و برای کسانی که مرتکب پرستش آشکار یا نهانی خدای مهر شود مجازات ضبط اموال و اعدام مقرر گردید: «این مجازات، حتی درباره فرماندارانیکه در اجرای دستور قصور می ورزیدند نیز صورت گرفت» (۲) جولیان امپراطور روم - برادرزاده قسطنطین که دوستدار فلسفه بود، و از طرف مسیحیان «مرتد» لقب یافته بود، و بقول ویل دورانت، مردم را با لطف رفتار و تواضع خود مجذوب کرده بود آن مشرکان مذهب را (مقصود مهر پرستان) که وارث یک فرهنگ هزارساله بودند با الهیون سنگین فکری (مقصود: مسیحیان) که... احاطه اش کرده بودند یا با آن سیاستمداران دینداری که کشتن پدرش و برادرانش و بسیاری از مردم دیگر را واجب دانسته بودند سنجید و دریافت که هیچ حیواناتی از مسیحیان درنده تر نیستند. وقتی که شنید معابد مشهور ویران شده و کاهنان آنها از اشتغال محروم گردیده و اموالشان بخواجهگان و طرفداران امپراطور تقسیم شده است گریست (۳) با اینهمه در دوران حکومتش به مسیحیت «آزادی کامل و عطا، عبادت، عمل داد و استقنان ارتودکس را که توسط قسطنطینوس تبعید شده بودند بجای خودشان بازگرداند» (۴). مرگ جولیان در سال ۳۶۳، در حال جنگ با ایرانیان بر اثر اصابت زوینی که معلوم نشد از کجا پرتاب شده است اتفاق افتاد «لیبیانوس، ادعا کرد که زوین بدست یک فرد مسیحی پرتاب شده، و بعداً هم مشاهده نشد که هیچکس از سپاهیان ایرانی آن جایزه ای را که برای کشتن امپراطور تعیین شد بود، مطالبه کند. برخی از مسیحیان مانند سوزومن Sozomen گفته لیبیانوس

(۱) یکبار دیگر رجوع شود به داستان مارابا، و گفته آن جوان مسیحی که «یک مسیحی هیچوقت کینه کسی را بدل نمیگیرد».

(۲) ویل دورانت کتاب ۱ ص ۱۱

(۳) ویل دورانت کتاب ۱ ص ۱۵

(۴) همان کتاب ص ۲۶